

شمس الدین حیرت کاملی (کشمیری)

شمس الدین از شعرای برجسته فارسی میباش که آدازه سخنش علاوه بر کشمیر به افغانستان و ایران نیز رسیده. او بتاریخ ۴، ماه شعبان سال ۱۳۰۸ هجری مطابق با ۱۸۸۷ میلادی در محله فتح کدل در شهر سریناگر تولد یافت. پدرش پیر غلام محمد از خانواده کاملی بوده است. شایان تذکر است که این خانواده علاوه بر اینکه سهم بزرگی در ترویج و گسترش شعر و ادبیات فارسی در کشمیر داشته است، بعضی از صوفیان برجسته و عارفان نامدار از این خانواده برخاسته اند. حیرت سال ۱۳۸۸ هجری مطابق با ۱۹۶۸ میلادی جهان را درود گفت و در گورستان خانوادگی در محله پاندان در شهر سریناگر مدفون شد. در شعر شمس و حیرت هر دو را بعنوان تخلص بکار برده است.

حیرت شاعر با استعداد بود و مثنویات، مقطعات، رباعیات و یک دیوان غزلیات از خود باقی گذاشته است. در تمام زندگی خود در مدح کسی قصیده نگفته است. اثر برجسته او "فسانه حیرت" است که شامل شش جلد است و حیرت در این کتاب احوال سیاسی روزگار خودش را بررسی نموده است. تصوف و عرفان محاسن شعرینی بدیع و بیان در این کتاب نیز مورد بحث قرار داده است. تصنیفاتی مانند فریاد حیرت، نیزنگ حیرت، قانون فطرت، آیه الفت، شاهنامه بدشاهی (یادشاه کبیر) و قانون صحبت که تمام کتابهای مذکور بفارسی نوشته

است نیز از او یادگار مانده است. تمام تصنیفات حیرت هنوز چاپ نخورده است و بصورت
نسخه خطی در کتابخانه شخصی نوه او محفوظ میباشند.

حیرت اساساً شاعر غزل است و در پیروی از مولانا جلال الدین رومی سعدی
حافظ جامی و غیر آن غزل سروده است. غزلیات او عارفانه است. اما بعضی از غزلیات زندان او
آمیخته با سوز و سستی و جذبه است.

گلچینی از غزلیات حیرت کشتیمی

من مست می هوشم پیمان به پیمان	نظاره خاموشم حبانان به جاتان
آن صاف سفاستم در کوت مینائی	صد آتش می دیدم میخانه به میخانه
حرف شکن زلفش عهدیست که میگویند	زین قصه همی زاید افسانه به افسانه
دردی که در آنجا بود پس مانده میخواران	سر داده به شیدائی متنان به متنان
چاکلی که و دیوت بود اندر جگر حیرت	فرهاد ز مجنون یافت دیوانه ز دیوانه



جگر به یاد عقیق لعلش من نگر دد گر چه گردد	دل از هوای عمیر زلفش ختن نگر دد گر چه گردد
چو بگذری بر سر مزارم کشیده دامان کشاده ابرو	کف امیدم برون ز جیب کفن نگر دد گر چه گردد
بخوش نفسی بنازای جان بخاکم ار بگذری خرامان	رحمن روی تو کین قبرم چمن نگر دد گر چه گردد
به درد نام امیر بهمان علی ثانی ظهیر دوران	چو لعل دلا از شکر افشان دهن نگر دد گر چه گردد
چو شمس شیلی پیر آمد گدای کوی امیر آمد	اگر بهدش ز شوق محو سخن نگر دد گر چه گردد



نفس در سینه پیچیدم در عالم زیر پا آمد	خودی چون دانم تو در جهان تو خدا آمد
رسن تابانی فکرت برد ما را تا ازل و ابد	بستم انتها دیدم که اندر ابد آمد
تمام عمر کردم سعی آسایش مگر آخر	بزیر بخنجر قاتل سبک آرام ما آمد

رقابت از میان برتخت چون باد صبا آمد
بسی در دیده دید نه از چشم من سر آمد
تصور کردم از یاد کسی یاد خدا آمد

من و بیل بهم بر دیر گل در باغ پیچیدیم
تبود او بی تیر در پریش حال ز قیب امن
بفکر خود دم صبحی درون سینه پیچیدیم

سپاه هندوی زلفش ره شب زنده داران زد
بغارت مایه هوش و قرار هوشیاران زد
ز مژگان بخیه خاک درون دلفکاران زد
که شور سبیل اشکم خنده برابر بهاران زد
که ترک چشم خونخوارش دم از غنجر گذاران زد
نه تنها شمس را بندد گره بر صد هزاران زد

بهار عارضش آتش بجان یاده خواران زد
چو چشم ز گیش مست شد در باده پیمانی
به تیغ غمزه گریب جگر را پاره میسازد
چنان طوفان (بر پاشد) بر یاد رخسارش
غزال اسبکوشش شد دل وحشی ولی ترسم
کمند گیسویش اندر خم دام پریشانی

هستم بجان غلام خم زلف تبار او
قربان چشم مست جوانی شکار او
آنکس که بهره یافت ز فیض غبار او
شبم که فرش میکنند اندر دیار او
خود آمده خدای جهان دوستدار او
عرش برین فکر و خوش انکسار او
بر سنگ استان فلک اعتبار او
از دل تبار داده پی بقرار او

محبوب من که هست محبت شعار او
ابروی او بلالی و رویش مه تمام
خورشید چارمین فلکش گدیه میکند
صبح صفا به نگرمت گل میکند خمیر
با دوستداری سگ کولش تنه‌هی است
یارای بوسه چیدن نعلین پاک او
کیوان اگر نهی ته یا بوسه می زنی
حیرت غلام همت مردان راه عشق

